

شری سلمن\*

ترجمه مرثضی قرایی

## فرزانگی خلاقیت روانشناختی و عشق به تقدیر

در چشم‌انداز روانشناسی تحلیلی یا یونگی<sup>۱</sup>، فرزانگی مفهومی دقیق و پیچیده است.

اولاً، در یک چشم‌انداز روانشناسی، فرزانگی عبارت از شعوری مرموز یا مجموعه‌ای از حقایق نادر نیست. فرزانگی از روان، یعنی تجربه‌ای انفسی<sup>۱</sup> از «خود»، نفس، و روح، بهره‌ای دارد. روان، به نوبه خود، از عواطف، بدن، مغز، و کل پیشینه در حال تحول ارتباط‌های فرد با دیگران و ارتباط شخص با جامعه و فرهنگ بهره‌ای دارد. به گفته زوربای یونانی<sup>۲</sup>، تحقق فرزانگی مستلزم مشارکت در «فاجعه تمام عیار» زندگی است.

بخشی از عنوان این جستار، amor fati، یعنی عشق به تقدیر، از مقاله مرحوم ای. سی. ویت‌مونت<sup>۲</sup> (۱۹۶۹) با عنوان «مفهوم سرنوشت در روان‌درمانی»<sup>۳</sup> گرفته شده است. در آن مقاله این ادعا مطرح می‌شود که اگرچه همه ما به شکلی به دست تقدیر ساخته و پرداخته شده‌ایم و به راستی، بیشتر روان‌درمانی در این مفهوم جای می‌گیرد، با اینهمه شخص فرزانه است که می‌تواند به «تقدیر»<sup>۳</sup> چنان ژرف، کامل، و مشتاقانه عشق بورزد که

1. subjective

2. E.C. Whitmont

3. Fate

آن تقدیر به سرنوشت<sup>۱</sup> تبدیل شود. نوشته من درصدد است که با مورد مذاقه قراردادن اینکه ارتباطی پخته و جاافتاده با فرآیندهای خلاقانه روان چگونه به تحقق چنین فرزانهگی ای کمک می کند، این مفهوم را پیش ببرد.

روانکاوی یونگی، خود، در بیشتر موارد، به حق، راهی به فرزانهگی تلقی می شود. یکی از عامل هایی که آن را از دیگر مکتب های تفکر و روش روانکاوی متمایز می سازد، این است که بسیاری از ریشه های فلسفی و معنوی اش در خاک "راه فرزانهگی" سنت رازورزی غربی محکم جای گرفته است (May 1991 Charet. 1993)، سنتی که، به منظور حصول تحول معنوی فردی و جمعی، بر بازگشت بی وقفه به ضمیر ناخودآگاه<sup>۲</sup> تأکید می ورزد. روانشناسی تحلیلی در بسیاری از پیشفرض های کارآمد سنت رازورزی، به ویژه همانگونه که در کیمیاگری قرون وسطی مد نظر بودند، مانند این فرض که فرزانهگی فرآورده یک فرآیند در حال شکل گیری تحول روانشناختی است، سهیم است. خود یونگ هم در جستجوی فرزانهگی بود و هم شفابخشی، و در نهایت، جستجو برای خودشناسی را کانون جست و جوی انسان در طلب یکپارچگی<sup>۳</sup> و معنا در دوره ما می دانست (Jung 1963).

با مشارکت مشتاقانه در تمامیت زندگی خود، از منظر منشور روانشناسی تحلیلی، چند عامل آشکار می شوند که به تحقق فرزانهگی کمک می کنند: (۱) یک تجربه عملی از هم فرزانهگی کهن و هم فرزانهگی خلاقانه روان ناخودآگاه،<sup>۴</sup> (۲) تفرّد یک «من» خودمدار<sup>۵</sup>، که منحصر به فرد لیکن در خدمت کل شخصیت، و مرتبط با وجوه عام واقعیت است، (۳) تبدیل تقدیر به سرنوشت، و (۴) ظرفیت پیوند دادن صورخیال آمازین روان ناآگاه با آگاهی عقلانی «من» - آگاهی.<sup>۶</sup> همه این عوامل دست به دست هم می دهند تا

1. desting
2. the unconscious
3. wholeness
4. self-oriented ego
5. ego awareness

تجربه‌ای از معنا به بار آورند که هم تا ابعاد انفسی و هم تا ابعاد آفاقی<sup>۱</sup> تجربه و واقعیت وسعت دارد.

### فرزانگی ضمیر ناآگاه

یونگ یکی از نخستین روانشناسان ژرفایی - مانند فروید<sup>۲</sup>، فلورنوثا<sup>۳</sup>، و ویلیام جیمز<sup>۴</sup> بود که برانگیخته شده بود تا، در جستجوی خودشناسی و آگاهی، به کنه ژرفاهای روان پی ببرد. یکی از خدمات ویژه یونگ تنسیق و تفسیر این مفهوم است که ناخودآگاه (آن گونه که در رؤیاهای، شهودها، و تکانه‌ها دیده می‌شود) «فرزانگی» خاصی دارد. یونگ، به پیروی از فلورنوثا، معتقد شد که ناخودآگاه افزون بر کشش‌ها و عادت‌های عاطفی محدودکننده‌ای که از پیشینه و صورتبندی شخصی ناشی شده، دارای ظرفیت‌هایی برای رشد و آگاهی است که به کشف حجاب از استعدادها و بعدی رهنمون می‌شود. گمان می‌رفت که رؤیاهای، مکاشفات، شهودها، و برخی اشتیاق‌ها معنایی غایت شناختی دارند، چرا که بیانگر اشارات و علائمی ناظر به تحولات آینده هستند.

این بیان شبیه سنت‌های فرزانگی فراوانی بود که معتقدند در ژرفای درون فرد یک نور، یک اخگر، یک «خود» واقعی، یا یک [موجود] و دانا، وجود دارد که به گونه‌ای کلید فرزانگی و آگاهی برتر است. نخستین روانشناسان ژرفایی، به ویژه یونگ، جنبه‌ای از این آگاهی سرشارتر را به عنوان «ناخودآگاه» تعریف مجدد کردند. به عنوان مثال، مرد جوانی که چشم‌انداز تصمیمگیری‌های متعدد در زندگی فلجش کرده بود در رؤیا دید که، در حال ماهیگیری در یک دریاچه، ماهی سحرآمیزی را گرفت که با او چنین سخن گفت: «مرا بخور». آن آگاهی برتر باز نموده شده در رؤیا، این معرفت باطنی بود که صرف دست به کار شدن و «خوردن»، یعنی کاملاً با

1. objective

2. flourmoy

زندگی دست و پنجه نرم کردن، ارزشمندترین تصمیم ممکن است. یونگ، در بیان روان‌پویشی اش<sup>۱</sup>، نه تنها براندام اندیشه کهن جامعه نو پوشانید، پیشگو نیز، بود. او برآن بود که اندیشه‌هایش با داده‌های علمی وفق داشته باشند. بیان او از فرآیندهای ناخودآگاه، به عنوان فرایندهایی که به کشف حجاب از استعدادها و امکانات بعدی مربوط می‌شود، کاملاً با پژوهش‌های نوین در باب عصب - زیست‌شناسی<sup>۲</sup> حافظه و یادگیری منطبق است (Edelman 1992; Tresan 1996). این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که، حتّاً، در سطح سلولی، تجربه‌روانشناختی، همواره، در پرتو تجربه‌های جدید آفریده، باز آفریده، در بافت و زمینه دیگری قرار داده می‌شود. حتّاً گفته شده است که رؤیا یکی از راه‌هایی است که از طریق آنها این دریافت و زمینه دیگری قرار دادن و یادگیری رخ می‌دهد (Winson 1985; Stevens 1995). این واقعیت که مغز از طریق تجارب متطور خود می‌تواند روابط سیناپسی<sup>۳</sup> جدید به وجود آورد اساسی علمی برای مشاهدات تجربی من به عنوان یک روان‌کاو حرفه‌ای به دست می‌دهد مبنی بر اینکه بخشی از فرزانیکی ضمیر ناخودآگاه در توانایی روان برای بازآفرینی جهان درونی انفسی، و پدید آوردن معنای جدید از دل تجارب قدیم است.

بنابراین، از یک سو، ضمیر ناخودآگاه تجسم فرزانیکی تصور می‌شود، زیرا جایگاه ژرف‌ترین سطوح پردازش اطلاعات برای ایجاد راه‌های بهتری برای رویارویی با آینده است. این سطح ژرف پردازش [اطلاعات] به ویژه با دریافت و زمینه دیگری قرار دادن احساسات و تجارب سرشار از عواطف مرتبط است. از دیگر سو، ضمیر ناخودآگاه، فرزانه احساس می‌شود، زیرا بهره‌ای از آن شخص «دو میلیون ساله» دارد (Stevens 1993) و در سیر قهقرایی به گداهایی که غریزی و از لحاظ ژنتیکی سخت درهم تنیده‌اند و انسانی را پدید می‌آورند می‌رسد، خواه اهل

1. psychodynamic

2. neurobiology

3. synaptic connection

جلگه های باستانی صحرای آفریقا باشد و خواه اهل شهر نیویورک امروزی. ناخودآگاه بخشی از روان است که دقیقاً "می داند" چه کند؛ زیرا چنان سازگاری یافته است که بر غرایزی تأثیر می کند که هماهنگ با محیطی هستند (یا بودند) که در آن رشد و تکامل یافته اند.

این فرزانگی کهن در رؤیاها، اغلب، در هیات جانوران مجسم می شود. جانوران درون رؤیا را می توان تجسم و ویژگی های گوناگونی دانست که هم بسته با غرایز هستند، یعنی جانوران با "التزام" مطلق به صرافت طبع شان زندگی می کنند، و، در واقع، جز این نمی توانند رفتار کنند. این جانور که در آگاهی غیرمتأملانه ریشه دارد در فرهنگ های بیشماری مقدس شمرده می شود. همه فرهنگ های قبیله ای جانوران توتمی خودشان را دارند، و یونانیان و مصریان باستان، یک شاخه از اسلاف روانشناسی غربی، تصاویر و تندیس های جانورگونه ای<sup>۱</sup> از خدایانشان، مانند گرگ آپولو<sup>۲</sup>، جغد آتنا<sup>۳</sup>، هوراس شاهین سر<sup>۴</sup>، و سکیمت ماده شیر<sup>۵</sup>، داشتند. فرزانگی مقدس جانوران و غرایز، در عین حال که می تواند به آسانی دستخوش خیالپردازی واقع شود، از اهمیت فراوانی، نیز برخوردار است؛ زیرا می تواند «من» - آگاهی<sup>۲</sup> مرموز ما را با مبادی عاطفی و غریزی ای که به زندگی سمت و سوی مهمی می بخشند، دوباره پیوند دهد. به عنوان مثال، زنی که به سرعت به دامن ارتباط دشواری درافتاده بود، در رؤیا دید که همین که به مسیر منزل عاشق خود نزدیک شد دید که سگی پارس کننده، ولی مهربان، جلوی در ایستاده است؛ پس از تأمل درباره آن رؤیا چنین احساس کرد که آن سگ از او حفاظت می کرده است. سگ نماد یک احساس غریزی نسبت به حد و مرزها بود، امری که او در عالم بیداری به نادیده انگاشتن آن گرایش داشت. همین که این امر وارد «من» - آگاهی<sup>۳</sup> شد، آن خانم توانست انسجام شخصیتش را در اوج مشکل رابطه اش با دیگری حفظ کند.

1. theriomorphic representations

2. ego-consciousness

3. ego-awareness

فرزانگی ذاتی دیگرِ روان در شخصیت های فرزانه بیشماری تجسم انسانی می یابد که در رؤیایها، مکاشفه ها، و تخیلات نمودار می شوند. یونگ خود، ارتباطی طولانی را با چنین شخصیتی باطنی به نام «فیلمون» حفظ کرد و این ارتباط موجب شد که یونگ اهمیت صور خیال مثالی<sup>۱</sup> را «پیرمرد فرزانه» و «پیرزن فرزانه» را به بیان آورد. چنین صور خیال که جاذبه جادویی دارند احساس نیرو، شور و نشاط، و فرزانگی فوق طبیعی ای به انسان می دهند که خصیصه شهودهایی جاودانه درباره معنای ژرف تر زندگی انسان است. زمانی که این شخصیت ها در رؤیایها یا تخیلات نمودار می شوند، اغلب، بر یک استعداد بالنده برای شفابخشی و افزایش آگاهی دلالت دارند، «فرزانگی» آنان از همین امر نشأت می پذیرد. یونگ خاطر نشان کرد که چنین شخصیت های الهام بخشی نمادی هستند از:

حد وسط مطلوب شخصیت که یا چیزی وصف ناپذیر در میان اضداد است یا آنها را متحد می دارد، یا نتیجه تعارض، یا فرآورده کشاکش نیروها است: نزدیک شدن به ظهور شخصیت، مرحله فردی عمیقی رو به جلو، مرحله بعدی، است.

چنین شخصیت هایی ممکن است بر پایان افسردگی یا بر رفع تعارض درونی یا تعارض با دیگری، دلالت داشته باشند. من در جای دیگر (Salman 1999) معنای چنین شخصیتی رؤیایی را در روانشناسی زن میانسالی که با تحلیل به احساس بدگمانی آزارکشی، و وابستگی دست به گریبان بود، مورد بررسی قرار داده ام. آن زن در عالم رؤیا، می بیند که او، و تحلیلگرش مطابق عرف آن دوره و زمان، در جلسه تحلیل روانی عذاب آوری بودند. لیکن از اینکه می بیند زن دیگری نیز، در اتاق، هست شگفت زده می شود، و آن زن دیگر شخصیتی است اسرارآمیز و ماورایی که در دستش گوی درخشنده کوچکی را پیش می آورد که بیمار و تحلیلگر، هر دو، را در خود نشان می دهد و پیداست که منظور از پیش آوردن آن

1. archetypali mages

گوی نشان دادن به آن دو است.

شخصیت آن زن اسرار آمیز یک همدم باطنی الهام بخش است، که چیز سودمندی را به شکل سنگی آیینه‌وار<sup>۱</sup> تقدیم می‌کند. این سنگ آیینه‌وار چیز جدیدی وارد تنش موجود در حوزه انتقال کرد. به لحاظ روانشناسی، آن گوی دعوتی بود به جستجوی راه دیگری برای فهم و تجربه معنای آنچه که، ظاهراً، وضع و حال علاج ناپذیر تنش درونی و بیرونی بود. زن رؤیا بین، یگه خورده از این صورت خیالی، آهسته آهسته به این احساس دست یافت که «این جا چیز بزرگتری در حال وقوع» است، یعنی روشی و رای آشفته‌گی<sup>۲</sup> احساسات آزرنده او.

### خویشتن و تمامیت

شخصیت رؤیایی توصیف شده در بالا را، نیز، می‌توان نمادی دانست برای آنچه که روانشناسان تحلیلی به عنوان «خویشتن کلی» بدان اشاره می‌کنند. چنین تصویرهایی از «خویشتن کلی» متمایزند از «خویشتن» «من»-آگاهی، و غایت تمامیت و یکپارچگی رواشناختی را، یعنی گنجاندن همه جنبه‌های متضاد عقده‌ها و تعارضات خود را در آگاهی صورت انسانی می‌بخشند. این غایت متضمن کشف یا ابداع معنا است از دل آنچه پیش از این بی معنا بوده است تمامیت یا یکپارچگی، آنگونه که در نمادهایی از «خویشتن کلی» تصویر می‌شود، یکسره با آنچه عموماً «کمال» تلقی می‌شود، و مؤلفه دیگری است از آنچه تحقق فرزانگی به آن است، متفاوت است.

تمامیت شخصیت شامل عوامل ناآگاهانه، یعنی شامل همه ویژگی‌های نامطلوبی می‌شود که گاهی عناصر «سایه» نام می‌گیرند؛ مانند حسد، خشم، و یا نومیدی. یکپارچگی، هم چنین، پیوندی آگاهانه و اخلاقی را با ابعاد اصلاح ناپذیر و آسیب دیده، یا ویرانگر شخصیت، از جمله

1. reflecting stone

2. madness

تبهکاری، درد و رنج، و هوچی، ضروری می‌سازد. به عنوان مثال، این معیار و نشان فرزاندگی روانشناختی، رشد کامل، و درمان شدگی است که فردی که در کودکی مورد سوء استفاده واقع شده، از ملامت، بدگوئی متقابل و آزار و شکنجه در می‌گذرد و به سوی پذیرش و پیامدها و معنای این تجربه [مورد سوء استفاده واقع شدن]، و ارتباطی بالنده با عوامل دشوار و دردناکی که در پی می‌آیند می‌رود.

براساس این شکل فرزاندگی روانشناختی، کمال یک حالت یک جانبه‌نگری روانشناختی، ("فرزانه - کودن" بودن)، است؛ فارغ از اینکه شخص کامل شده تا چه اندازه با هوش، زیرک، و هوشمند شده باشد. درست بر عکس، آن فرزاندگی که در نماد «خویشتن» کلی تصویر می‌شود، شامل پذیرش قاطع درد و رنج، و زخم خوردگی است. پیوند این عناصر "تیره‌تر" زندگی انسان با عوامل روشن‌تر و درخشان‌تر تمامیتی را شکل می‌دهد، که این امکان را فراهم می‌آورد که فرزاندگی بالغ در هر گونه هویت «من» که فرد محقق ساخته، جلوه کند. یونگ (1966b) اظهار می‌دارد:

تصور قدیمی و مدتها مهجور و متروک از انسان به مثابه عالم صغیر حقیقت روانشناختی متعالی‌ای در خود دارد که هنوز می‌باید مورد کاوش و کشف قرار گیرد. در اعصار پیش، درست همان گونه که کیمیاگری روان ناخودآگاه را به مواد شیمیایی نسبت می‌داد، این حقیقت، نیز، به بدن نسبت داده می‌شد. لیکن، زمانی که عالم صغیر، آن عالم درونی‌ای تلقی شود که ماهیت باطنی‌اش اجمالاً در ضمیر ناخودآگاه دیده می‌شود، [مطلب] کاملاً فرق می‌کند. و درست همان طور که کیهان توده‌ای از ذرات نیست که با انحلال ناپدید شود، بلکه در امر واحدی که در قبضه خدا است باقی می‌ماند، به همین ترتیب، انسان نباید به چرخشی از امکانات و گرایش‌های متضادی، که ضمیر ناخودآگاه بر او تحمیل می‌کند، منحل شود، بلکه باید تبدیل به امر واحدی شود که آنها، همه، را فرا گیرد (P.196).

این وحدت یا «خویشتن کلی»، در آغاز زندگی انسان، مانند بذر یا



طرح کلی ژنتیک است که از طریق زمان و تجربه عملی شکوفا و محقق می‌شود. این استعداد برای وحدت یا انسجام (در کنار هم ماندن)، در ورای همه تحولات، در حکم عاملی سامان دهنده عمل می‌کند. این چشم انداز در باب «خویشتن» کلی را یونگ و پیروان او از طریق تفسیرهایی از کیمیاگری سده‌های میانه، در تصویر «سنگی»، که سیر خود را به عنوان یک توده<sup>۱</sup> بی‌نظم در هم ریخته آغاز می‌کند، و با گذر از روندها و فرآیندهای بیشمار کیمیاگری، به Lapis یا حجرالفلاسه، یعنی اکسیر بیماری تبدیل می‌شود، با مهارت شرح و بسط داده‌اند. این، نماد یکپارچگی آرمانی است. آنچه در آغاز بود در پایان، نیز، وجود دارد؛ با این تفاوت که حجرالفلاسه دیگر صرفاً یک سنگ نیست.

با این همه، گمان می‌رود که نمادهای «خویشتن» کلی حاکی از ظهور و بسط چیزی باشند که معین و مقرر<sup>۲</sup> نیست چیزی که از امور معین و مقرر فراتر می‌رود و تنها از طریق فرآیند روانشناختی به دست می‌آید. این فرزانگی نوعی «opus contra Naturam» در جهت خلاف طبیعت، یعنی کار بر ضد طبیعت، است، چرا که آگاهی انسان به خود آگاه می‌شود. نمادهای این فرآیند شامل تصویر خدا و دیگر مضامین اساسی اسطوره‌ای<sup>۳</sup> و دینی مربوط به استعلا و الوهیت می‌شود.

و سرانجام، گمان می‌رود که نمادهای «خویشتن» کلی «راز»ی بنیادین را باز می‌نمایند که اساساً ناشناختنی است. یونگ، در گفتگویی با میگل سرانو (1966:50)، به «خویشتن» کلی به عنوان «رؤیای تمامیت» اشاره می‌کند، و اعتراف می‌کند که او، ابتدا، کانون معینی در ضمیر ناآگاه نیافته است، و باور ندارد که چنین امری وجود داشته باشد، تحولات نظری اخیر (Salman, 1999) نشان می‌دهند که «خویشتن» کلی نه موجودی است ساختاری و مادیت یافته<sup>۱</sup>، خواه بالقوه و خواه بالفعل، و نه نماد یک صورت

1. massa confussa

2. given

3. mythologem

خیالی از خدا که خدا و منجی<sup>۲</sup> تلقی شود. چه بسا نمادهای «خویشتن» کلی تنها حاکی از فرآیند روانشناختی باشند، چه جزء لاینفک آفرینش‌گری‌های روان باشند و چه آفرینش‌زمینه و معنایی روانشناختی از دل فراخنایی عاطفی و بین‌الاشخاصی.

با این همه، در همه موارد، این جلوه‌های «خویشتن» کلی مخاطبشان چیزی است که فرزاندگی روانشناختی را شکل می‌دهد؛ یعنی ظرفیت دیدن، فهم کردن، و جامعه عمل پوشاندن به آنچه مقرر بوده است، توانایی دست یازیدن به آنچه که مقرر نیست و فراتر رفتن از حد و مرزهای تقدیر، و فرآیند راز آمیز ابداع معنا و تجربه جدید در جایی که قبلاً معنا و تجربه‌ای درکار نبوده‌اند.

### تقدیر و تفرّد

ریشه هند و اروپایی واژه Wisdom [=فرزاندگی] «Weid»، به معنای دیدن، است. اما فرزاندگی چه چیزی را می‌بیند؟ و ما چگونه باید از سر فرزاندگی ببینیم؟ چنانکه در آغاز این نوشته یادآور شدیم، *amor fati*، یا عشق انسان به تقدیرش، ربط و نسبت تنگاتنگی با فرزاندگی دارد. آنچه را تقدیر خواسته است هدف خود قرار دادن، یعنی شرکت مشتاقانه در آنچه زندگی در دسترس انسان می‌گذارد، هم از حیث امکانات و هم از حیث محدودیت‌ها، مستلزم آگاه شدن از «خویشتن» کلی موجود در درون است. انتخاب آگاهانه امور گریز ناپذیر تقدیر خود و دست و پنجه نرم کردن فعالانه با آنها، و فهم اینکه انتخاب این عمل به عنوان جلوه نهایی «اراده آزاد»، غایت حقیقی است.

حل این تناقض، یعنی تبدیل تقدیر، یا *heimarmene* (جبر ستارگان) به زندگی آگاهانه‌ای که هم در محدوده حد و مرزهای خود باقی می‌ماند و هم

1. reified structural eotit

2. deified redemptive god-imagio

در عین حال ، از آنها فرا می رود ، غایت حقیقی روان درمانی عمقی هم هست . همه پیشینه گذشته ، حتا زیانبارترین تجربه های تلخ ، هم در طلب این تبدیل است و هم برای بسط و رشد خلاقیت ضروری است . روان درمانی عمقی می کوشد تا روان را درگیر چیزی کند که اساساً فرآیند خلاقانه تبدیل خودش است . از چشم انداز روانشناسی تحلیلی درگیری آگاهانه در این فرآیند ، تفرّد نامیده می شود ؛ و یکی از ثمرات آن فرزانگی است .

تفرّد تنها به معنای «یک فرد» شدن نیست ، هرچند شامل این امر نیز می شود ، بلکه متضمن پیدایش ارتباطی با جامعه و با فرهنگ پهناورتر ، و مهمتر از همه ، [متضمن] کارکرد «من» در جهت تحقق یکپارچگی هم هست . تفرّد یکبار و برای همیشه و تا ابد به دست نمی آید ، هرچند همین که راه باز شود ، معلوم می شود که بازگشتی در کار نیست . تفرّد فرآیندی روانشناختی است ، و خود این فرآیند هدف است . تفرّد تا حدّ زیادی از طریق سیری که همان افتراق و جذب اضداد روانشناختی است ، پدید می آید . بازده آن نوعی آگاهی سرمدی و همواره رو به افزایش ، فرزانگی یکپارچگی زندگی و در آغوش گرفتن مهرآمیز تقدیر خود است .

در مقطع کنونی آشکار خواهد شد که ، از چشم انداز روانشناختی ، فرزانگی از طریق فرآیندی انفسی ، شبیه به توصیف هانف معبد دلفی به «خودت را بشناس» تحقق می یابد . در واقع ، نه مرشد و معلمی وجود دارد ، و نه حتی روش گام به گامی که بتواند برای ما فرزانگی به ارمغان آورد . ممکن است در طول راه با خدای یگانه ، خدایان ، حقایق ، و آموزه هایی برخورد کنیم ، لکن ، در نهایت ، روانشناسی به چیزی که فرزانگی را شکل می دهد نگرشی انفسی ، نگرشی مبتنی بر تفرّد تقدیر انسان ، دارد .

ظاهراً ، دستیابی تام و تمام به انفسی بودن<sup>۱</sup> ، به آگاهی آفاقی مشترکی رهنمون می شود که در شخصیت های اساطیری ای مانند آپولو ،

دیونوسوس<sup>۱</sup>، و سوفیای الاهی<sup>۱</sup>، به عنوان چند نمونه اندک، صورت انسانی می‌یابد. این شخصیت‌های ازلی و جوه گوناگون، لیکن عام معرفت را به نمایش می‌گذارند. مظاهر فرزانی، یعنی قوه تمیز، بصیرت، و فهم، و جلوه اشراقی به آپولو تعلق دارد. شخصیت دیونوسوس رمز ویژگی‌های تجارب پرشور سرمست کننده، درد و رنج، سرسپردگی، و تحول رازآمیز از طریق وادادگی و تسلیم است. سوفیا، روح و دم خدا، تصویر روح عاشق آفرینش و ساختمان جهان است. فهم تمیزگذار، ژرفای عاطفی، و یک روح مهرورز، همه از خصلت فردی و عامی بهره می‌گیرند که ما آن را فرزانی می‌نامیم.

### فرآیند و گفتگو

یکی از خدمات روانشناسی ژرفا به فهم فرزانی پیوند دادن راه‌های انفسی پیش گفته به ابعاد گوناگون آگاهی آفاقی است. فرد، از طریق فرآیند روان درمانی و تحول معنوی، راهی انفسی را که در پی می‌آید می‌پیماید و سپس گفتگویی سازنده را با ماده ناآگاه به نمایش می‌گذارد. بخش پایانی این نوشته یک روایت از این راه را شرح می‌دهد.

همان طور که پیشتر یادآوری شد، ماده ناآگاه، به همان اندازه که از گذشته نشأت می‌گیرد، به سوی چیزی پیش می‌رود. این ماده، به زبانی که پیشینیان زبان "پیامبرانه" اش می‌دانستند، استعدادها و احتمالات بیشماری را بیان می‌کند. مشکل روان‌درمان‌ها همواره این بوده است که این بیانات را چگونه دریابند. این درک و دریافت، پیش از هر چیز، مستلزم شناختی از سازوکارهای روانشناختی خودسامان بخش<sup>۱</sup> است، که مهمترین آنها سیر قهقرایی<sup>۲</sup> و نمادپردازی<sup>۳</sup> است.

جریان طبیعی نیروی روانی زمانی متوقف می‌شود، به عنوان مثال،

1. self-regulating

2. regression

3. symbolization

مانند مورد روان نژندی یا ضایعه شخصی، به نظر می‌رسد که هم به سوی آرزوهای کودکانه، و هم به سوی استعدادها و ظرفیت‌های فراموش شده، نیمه به یاد آمده، کنار گذاشته شده، یا هرگز تحقق نیافته بازپس می‌گردد. این نوع سیر قهقرایی به گذشته کاملاً نیرومند است و نگرش ما را هم درباره بیماری روانشناختی و هم درباره درمان آن باز می‌نماید. به عنوان مثال، زمانی که سائق جنسی در خلال بیماری به گذشته بازمی‌گردد، نمادهایی از ضمیر ناآگاه سربرمی‌آورند که هم مطالب «دوران کودکی» و هم استعداد بکر «جدید» را نشان می‌دهند. ظاهراً، این نمادها می‌توانند نیروی روانی ناآگاهانه را به قلمرو آگاهی آگاهانه آورند و آن را بیشتر در دسترس قرار دهند. هم تسهیل سیر قهقرایی و هم کشف نیروی روانی، که در قالب‌های نمادین گوناگونی بازنموده می‌شود، کار اصلی روان درمانی ژرفا هستند. با هر سیر قهقرایی موفق‌تری نیروی روانی بیشتری نمودار می‌شود که قلمرو آگاهی و تجربه روانشناختی را گسترده‌تر می‌سازد.

به نظر می‌رسد سیر قهقرایی یک توانایی خودسامان بخش است؛ زیرا زمانی که نیروی روانی جدیدی تولید می‌شود، آن سیر قهقرایی معمولاً متوقف می‌شود. هم سیر قهقرایی و هم ثمراتش، یعنی نمادپردازی، بخشی از فرآیندی اندک که در آن فرایند روان به شناخت خود نائل می‌آید. کیمیاگران می‌گفتند، *Solve et coagula*، «منحل شو و منعقد شو»، و این فرایند فروریختن و بازساخته شدن یکی از شیوه‌های دستیابی به فرزانگی تمامیت است.

پدیده دیگری که در طی سیر قهقرایی رویاروی ما قرار می‌گیرد، تجربه و تنش اضداد است. به نظر می‌رسد که هر آنچه در «من» - آگاهی باشد تصویر برعکس خود<sup>۱</sup> را در ضمیر ناآگاه دارد. این هم خبر خوب و هم خبر بدی است؛ به عنوان مثال، کسی که وسواسی و کمال‌گراست، معمولاً، دشواری و صعوبتی را در توانایی برآوردن نیازهای زندگی به شیوه‌ای

1. mirror opposite

سازنده تجربه می‌کند. این امر ممکن است سیر قهقریایی را تسریع کند که در رؤیا یا در عالم بیداری، در قالب تصویرهایی از انسان‌ها یا جانورانی که ناتوان، آسیب‌دیده و بسیار دور از «کمال» هستند باز نموده می‌شود. استنباط من این است که این صور رویایی‌هایی هستند با یک شخصیت ثانوی آسیب‌دیده و از هم گسسته. «من» آرمانی آرمان کمال است. اما تصویر منفی تصویر کالای خسارت دیده و ضد «من» ضد آرمانی است. از چشم‌انداز یونگی، احساس «کالای خسارت‌دیده» بودن مهم است؛ زیرا، نه تنها ضد شخصیت کمال‌گرایانه است، بلکه آن را ترمیم یا اصلاح می‌کند، و با پذیرش احساسات گریزناپذیر حقارت و ناتوانی، گام نخست به سوی زندگی سرشارتر و سازنده‌تر است.

هیچ شخصی موجود همگنی نیست. عقده‌ها و سایه‌ها [= نقاط ضعف] در همه ما فراوانند، و اینها برای پدیدآوردن یکپارچگی «کار می‌کنند». اضداد روانشناختی را در آگاهی آگاهانه وارد کردن برای بهداشت و سرزندگی روانی مهم است. بدون آگاهی از تنش اضداد فرصت و مجال اندکی برای از میان برداشتن بن‌بست‌ها و ضایعات وجود دارد. به حساب آوردن و به رسمیت شناختن هر دو سوی تنش اضداد، برای فرزانی شرط لازمی است که از یک امر قطعی اخلاقی چیزی کم ندارد. بدون آن، فرزانی یکپارچگی ناممکن است، رفتار انسان با دیگران فاقد همدلی و شفقت است، و ربط و پیوند عینی و واقعی‌ای با جوه عام واقعیت و تجربه انسانی وجود نتواند داشت.

اما افزون بر این، روانشناسان تحلیلی فرآیند دیگری را در ارتباط با اضداد مسلم می‌گیرند که کارکرد متعالی نامیده می‌شود. این کارکرد ظرفیت روان برای پدیدآوردن نمادهایی است که بیانگر راه رفع تضادهای ظاهراً غیرقابل رفع اند. زمانی که این کارکرد تحقق می‌یابد هم از «من» آگاهی معمولی و هم از عقده‌های ناآگاهانه فراتر می‌رود تا به موضع «سومی» برسد که غیر از تضاد نخستین است.

به حساب آوردن خلاقانه تنش اضداد و فعال سازی کارکرد متعالی،

که نتیجه آن به حساب آوردن است کارپخته روان درمانی هستند. موضع سوم کارکرد متعالی، اغلب، یا در تصویرهای متناقض نما عرضه می شود، مانند «شفادهنده زخم دیده»، شخصی که دیگران را از طریق نیروی بهبودپذیری خودش شفا می بخشد؛ یا در تصویر غم انگیزی که از یک سگ کوچک در خواب می بینیم که یک دسته روبان سخت بافته محکم به انتهای دم بریده اش بسته است. انواع راه حل ها از طریق فعال سازی کارکرد متعالی در نمود انفسی شان فراوانند، لیکن همگی حاکی از خلاقیت روان و توانایی آن در پرداختن به تناقض و ناهماهنگی هستند. حتی می توان فرزانگی را به توانایی انسان برای رفع تعارض از طریق خلاقیت، و به وجود آوردن آگاهی ای در تکامل مدام و مستعد تغییر و تحول، تعریف کرد. من این تحقق فرزانگی را ازدواج تفکر عقلانی با تصویرهای اسطوره سازا غیرعقلانی ادراک ناآگاهانه می نامم. مانند هر ازدواج پویایی، گاهی یکی از طرفین «بهتر می داند» و گاهی دیگری، لیکن معمولاً هر دوی آنها برای حل مسائل و رفع تعارض ها در جهت رشد دوسویه تلاش می کنند.

آن گاه که غرایز، تمایلات، عواطف، جراحات ها، و برداشت ها در فرآیندها و نمادهای ناآگاهانه با عقلانیت متاملانه و احساس آگاهی ناآگاهانه پیوند می یابند، ما نگرشی به جهانی درهم تنیده را کشف می کنیم. کیمیاگران پیشین می گفتند که «پایین چنان است که بالا»، و ممکن است اکنون ما بیفزاییم که «بیرون چنان است که درون». این نگرش که جهان یک جهان هم بسته است برای دوپارگی هایی مانند ذهن/عین، روان/ ماده و خود/ دیگری، از طریق یک تلقی تغییر یافته از ربط و نسبت آنها راه حلی موجود دارد. چسبی که اجزاء از هم گسسته و تکه پاره پیشین را متحد و یکپارچه می سازد، تجربه معنا است. از اینرو، تحقق فرزانگی بر پذیرش بعد دیگری از تجربه روانشناختی، یعنی بعد معنای جدیدی که از طریق کارکرد متعالی پدید می آید نیز مبتنی است.

با خاطر نشان کردن مثال دوضد کمال‌گرا / مجروح و رفع تضاد آنها که از طریق تصویرهای رؤیا بیان شد، ما می‌مانیم و پرسشی در باب معنا. آیا برای اینکه یک نماد معنادار باشد، ضرورت دارد که آگاهانه فهم شود؟ آیا نماد، وقتی مانند نمادهای رؤیاها یا نمایشنامه‌هایی که ابداً فهم نمی‌شوند، ناآگاهانه می‌ماند، می‌تواند به همان اندازه به شخص سود رساند؟ این موضوع، برای هر فرد، یک موضوع شخصی باقی می‌ماند، اما اگر آگاهی متأملاًنه، به نحوی به جلوه و نمود ناآگاهانه نپیوندد، آن جلوه و نمود معمولاً گسسته و تا اندازه‌ای، بی‌اثر باقی می‌ماند. برای مثال، تصویر رایج یک کودک در رؤیاها که اغلب در خلال فرآیند سیر قهقریایی روند درمان ظاهر می‌شود، معمولاً این تناقض را که انسان برای گذراندن دوباره زندگی با صرافت طبع یک کودک، و برای اینکه امور را از چشم یک کودک ببیند، باید از ناپختگی کودکانه و پیروی امیال آنی دست بردارد، صورت انسانی می‌بخشد. برای سود بردن از این بینش، تصویر کودک باید آگاهانه فهم شود.

فرزانگی، معمولاً و بحق توانایی علم به معانی اشیاء در ژرفترین سطوح تلقی می‌شود. از چشم انداز روانشناسی تحلیلی، تمیز، کشف یا جعل معنا، اساساً، فرآیندی روانشناختی است. فرزانگی یکی از گل‌های تفرّد است، که از طریق زندگی همراه با آگاهی از تعارض‌ها به دست می‌آید؛ فرزانگی نتیجه تأثیر خلاقیت روانشناختی است که تناقض و ناهماهنگی را می‌زداید. فرزانگی از در آغوش گرفتن مهرآمیز تقدیر ناشی می‌شود.



### مشخصات کتابشناختی:

Salman, Sherry, "The wisdom of psychological Creativity and Amor Fati" in the psychology of Mature Spirituality: Integrity, wisdom, Trans cenedence, edited by Polly young - Eisendrath and Melvin E. Miller, (London and philadelphia; 2000), pp. 77-86.

### پی‌نوشت:

۱. \* خانم شری سلْمَن، نویسندهٔ این مقاله، از روانکاوان و روانشناسان پیرو یونگ است. Carl, Gustav, Jung (۱۸۷۵-۱۹۶۱)، روانپزشک سوئیسی.
۲. Zorba the Greek نام قهرمان رمانی به همین نام از نیکوس کازانتزاکیس، که محمد قاضی و محمود مصاحب ترجمه‌هایی به فارسی از آن منتشر کرده‌اند.
3. "The desting concept in psychotherapy"
۴. Sigmund Freud (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) نورولوژیست و روانپزشک اتریشی.
۵. William James (۱۸۴۲ - ۱۹۱۰) روانشناس و فیلسوف آمریکایی.
۶. Apollo. آپولو از اسطوره‌های یونانی است که کارکردهای او فراوان و پیچیده است. از جمله ایزد روشنایی، ایزد خورشید، ایزد بارآوری میوه‌ها، محافظ غلات، ایزد شبان‌ها و نگهبان رمه‌ها است.
۷. Athena. در اسطوره‌های یونانی با اینکه برخی پژوهشگران آتنا را ایزدبانوی رطوبت دانسته‌اند، اما به احتمال زیاد ایزدبانوی رعد و برق بوده است... نقش‌های او بسیار است: ایزدبانوی رزم‌آور، ایزدبانوی هنرهای صلح، ایزدبانوی عقل معاش...
۸. Horus. در اسطوره‌های مصری ایزد خورشید، هم‌تای آپولو که با سر شاهین نمایش داده می‌شود.
۹. Lioness Sekmet. در اسطوره‌های مصری، ایزدبانوی هراس‌انگیز جنگ که به شکل شیر ماده یا زنی با سر شیر ماده نمایش داده می‌شود.
۱۰. Dionysus. در اسطوره‌های یونانی، در آغاز ایزد شراب و سپس ایزد سرسبزی و پس از آن ایزد خوشی‌ها و بعد از آن ایزد تمدن و در پایان گونه‌ای خدای برین بود.
۱۱. Divine Sophia. آخرین نیمه‌خدایان اساطیر یونانی که هوای شناخت خدای ناشناختی را در سر پروراند. نتیجهٔ این هوا و هوس نابجا خدای شر بود که جهان مادی را آفرید و شراره‌های الهی در سرشت آدمی وارد شد تا بشر را نجات دهد.

منابع:

- Charet, F. X. (1993) **Spiritualism and the Foundations of C. G. Jung's Psychology**, Albany: State university of New York Press.
- Edelman, G. (1992) **Bright Air, Brilliant Fire: On the Matter of the Mind**, New York: Basic Books.
- Jung, C. G. (1956) **Symbols of Transformation (1912/1916)**, *Collected Works*, vol. 5, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Jung, C. G. (1963) **Memories, Dreams, Reflections**, ed. Aniela Jaffe, New York: Pantheon.
- Jung C. G. (1966a) **Two Essays on Analytical Psychology (1935/1953)**, *Collected Works*, vol. 7, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Jung, C. G. (1966b) **The Practice of Psychotherapy (1954)** *Collected Works*, vol. 16. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- May, R. M. (1991) **Cosmic Consciousness Revisited: The Modern Origins of a Western Spiritual Psychology**, Rockport, MA: John Knox Press.
- Salman, S. (1997) 'The creative psyche: Jung's major contributions,' In **The Cambridge Companion to Jung**, eds Young-Eisendrath and Dawson, Cambridge: Cambridge University Press.
- Salman, S. (1999) 'Dissociation and the Self in the magical pre-Oedipal field,' **Journal of Analytical Psychology**, 44:69-85.
- Serrano, M. (1966) **C. G. Jung and Herman Hesse: A Record of Two Friendships**, New York: Schocken Books.
- Stevens, A. (1993) **The Two-Million-Year-Old Self**, college Station: Texas A. & M. University Press.
- Stevens, A. (1995) **Private Myths**, Cambridge, MA: Harvard Univeristy Press.
- Tresan, D. (1996) 'Jungian metapsychology and neurobiological theory,' **Journal of Analytical Psychology**, 41:3.
- Whitmont, E.C. (1969) 'The destiny concept in psychotherapy,' **Spring**, New York: Analytical Psychology Club.
- Winston, J. (1985) **Brain and Psyche: The Biology of the Unconscious**, Garden City, NY: Anchor Press/Doubleday.